

مطالعه انتقادی دیدگاه رشید رضا، سید قطب و سید محمدحسین فضل‌الله درباره آیه سیف*

کاوس روحی برندق^۱

حسن کریمی^۲

چکیده

مقوله جنگ و نگاه اسلام بدان، از مقولات بحث‌برانگیزی است که دیدگاه‌های گوناگونی از سوی علمای دین و انتقاداتی از سوی غیرمسلمانان را در پی داشته است. آیه ۲۹ سوره توبه که دستور جنگ با اهل کتاب را صادر می‌کند، از مهمترین آیاتی است که با آن بر وجود جهاد ابتدایی در قرآن استدلال شده است. در این مقاله، برداشت تفسیری سه مفسر بزرگ: رشید رضا در «المنار»، سید قطب در «فی ظلال القرآن» و محمد حسین فضل‌الله در «من وحی القرآن» که سه دیدگاه متفاوت را ارائه می‌دهند، ارزیابی کرده، به نقد می‌گیرد و پس از بررسی نظرات این سه مفسر و نقد تفاسیر آنها، به این نتیجه دست یافته است که آیه در صدد مجازات اهل کتابی است که به پیمان‌هایشان با مسلمانان وفادار نبوده و دشمنی‌های خود را آشکار نموده و به آنها تعدی نموده‌اند؛ مجازاتی که در مقایسه با مجازات مشرکین در واقع تخفیفی برای آنهاست. لذا این آیه نمی‌تواند مجوزی برای آغاز جنگ با مطلق غیر همکیشان باشد.

واژگان کلیدی: جنگ، آیه سیف، جهاد ابتدایی، رشید رضا، سید قطب، فضل‌الله.

* دریافت: ۹۶/۰۶/۱۲ پذیرش: ۹۶/۱۲/۱۲ (مقاله پژوهشی).

۱. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول) / k.roohi@modares.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری دانشگاه تربیت مدرس / h_karimi84@yahoo.com

۱- مقدمه

رمانتیست‌ها بر این عقیده‌اند که اصولاً جنگ غیر قابل اجتناب است و شاید حتی پدیده لازمی نیز هست، بویژه، رمانتیست‌های آلمان اعتقاد داشتند که جنگ تا پایان تاریخ و تا زمانی که کشورها وجود دارند، ادامه خواهد داشت. قوانین اجتماع و طبیعت بشر باعث می‌شود که جنگ همیشه بوده و بماند و در واقع، هیچ‌گونه امکان حذف آن وجود نداشته باشد. در مقابل، از نظر رئالیست‌ها جنگ نه تنها غیر قابل اجتناب نیست، بلکه از طریق روابط بهتر و تازه‌تر بین المللی، قابل از بین رفتن است. از این نظر، جنگ یک نوع آنارشیزم بین‌المللی به حساب می‌آید که وجود سازمان‌های بین‌المللی و افزایش معاهدات و قراردادهای میان مردم کشورهای مختلف باعث از بین رفتن آن تا حدودی خواهد گردید. ایده‌آلیست‌ها عقیده دارند که جنگ را می‌توان به‌طور قاطع از طریق قرارداد میان کشورها و ایجاد برنامه‌های همکاری و تفاهم فرهنگی میان ملل و پیشبرد فکری انسان‌ها که در جهت مخالف جنگ است، از میان برد (ولی، ۱۳۷۰، ص ۳۱۶).

نگاه اسلام به مقوله جنگ و صلح دیرزمانی است که مورد توجه متفکران مسلمان و غیر مسلمان قرار گرفته است. نظرات متفاوت و در پی آن، نتایج و پیامدهای عملی آن، همچنین، تحولات عمده در صحنه بین‌الملل و روابط میان دولتها باعث گردیده این موضوع همواره معرکه آراء، فرضیه‌ها و احکام متفاوت باشد. در میان انبوهی از استدلال‌ات فقهی، تاریخی، تفسیری، حقوقی و جامعه‌شناختی، آنچه که بیش از همه به چشم می‌خورد، استدلال بر دسته‌ای از آیات قرآن مرتبط با این موضوع است که در کتب و مقالات متعددی بدان‌ها استناد شده و گروهی را به اصل بودن جنگ و استثنا بودن صلح در اسلام معتقد کرده، و گروهی دیگر را به اصیل بودن صلح در روابط اسلام با دنیای خارج از اسلام سوق داده است. این مقاله با تمرکز بر آیه ۲۹ سوره توبه که به «آیه قتال» و «آیه سیف» (خوبی، ۱۳۸۷، ص ۳۸۴) مشهور است، به مطالعه دیدگاه قرآن در مسأله جنگ و صلح پرداخته است. این آیه، از منظر نحوه ارتباط با اهل کتاب، در احتجاجات طرفداران اصالت صلح و یا جنگ مورد استناد قرار می‌گیرد و البته، طرفداران اصالت جنگ بدان استناد و گروه مقابل در صدد توجیه و پاسخ بر می‌آیند. این آیه تنها آیه‌ای است که موضوع جزیه در آن مطرح گردیده است.

مفسران قرآن، همانند سایر علمای مذهب، در رابطه با اصالت صلح و یا جنگ در تعامل با اهل کتاب، به دو دسته طرفداران اصالت صلح و طرفداران اصالت جنگ تقسیم می‌شوند. آنها برای اثبات نظر خود، آیه ۲۹ سوره توبه را به سه گونه متفاوت تفسیر می‌کنند. ما از میان مفسران معاصر، در تبیین این سه دیدگاه، نظر رشید رضا در «المنار»، سید قطب در «فی ظلال القرآن» و سید محمد حسین فضل الله در «من وحی القرآن» را مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد. در تبیین هرکدام از این دیدگاه‌ها، ابتدا نظر مفسر در مورد سه مسأله زیر مشخص می‌شود: ۱. منظور

قسمت اول آیه: ﴿الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ...﴾ که صفات سلبی اهل کتاب را بر می‌شمارد؛ ۲. نوع «من» از جهت بیانیه و یا تبعیضیه بودن آن در ﴿مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ﴾ که در رسیدن به پاسخ تحقیق مفید خواهد بود؛ ۳. مقصود آیه و هدف از تشریح جزیه. پس از تبیین دیدگاه مفسر در مورد این سه مسأله، نظر وی مورد نقد و ارزیابی قرار خواهد گرفت.

در مورد پیشینه بحث، از میان آثار مربوط به موضوع جنگ و صلح، جزیه، حقوق اقلیت‌ها و مسائلی از این دست، برخی بر آیات قرآن و دلالتشان بر جنگ و صلح پرداخته‌اند که از جمله آنها می‌توان به مقاله «جنگ و صلح از دیدگاه قرآن» اثر آقای کاظم قاضی‌زاده اشاره کرد. نویسنده، آیات دال بر اصالت جنگ و اصالت صلح از منظر قائلان به اصالت جنگ یا اصالت صلح را دسته‌بندی نموده و آیه سیف را نیز مورد توجه قرار داده است (قاضی‌زاده، ۱۳۸۵). همچنین، در مقاله دیگری تحت عنوان «اسلام؛ اصالت صلح یا اصالت جنگ» (برزنونی، ۱۳۸۴) علاوه بر آیات، برخی روایات نیز مورد توجه و بررسی قرار گرفته‌اند. اما اثر دیگری که به آیه سیف با تمرکز بیشتری توجه کرده است، مقاله «چشم‌اندازی به نظام جزیه و مناسبات جدید جهانی» (کلانتری، ۱۳۷۵) است که به بحث‌های فقهی در زمینه جزیه پرداخته و برداشت فقهی خود را با این آیه مقایسه نموده است. با این همه، نظر مفسران در مورد این آیه به‌طور تطبیقی، انتقادی و تحلیلی مورد بررسی قرار نگرفته است که این مقاله به این مهم خواهد پرداخت.

۲- تعاریف

قبل از شروع در بحث، مناسب است واژه‌های جنگ، صلح و اهل کتاب را تعریف نماییم.

۲-۱- جنگ و صلح

در تعریف جنگ، هرچند ارائه تعریف دقیق و واحدی برای آن آسان نیست، ولی برخی از این تعاریف‌ها از این قرارند:

روزن (Rosen) و جونز (Jones) می‌گویند: «جنگ عبارت است از مخاصمه سازمان یافته‌ای که با استفاده از اسلحه بین گروه‌های اجتماعی و ملل متفق به وقوع می‌پیوندد». کلازویتس (K. V. Clausewits) یکی از مشهورترین محققان جنگ در کتاب خود^۱ می‌نویسد: جنگ یک عمل

1. On war.

خشونت‌آمیز به منظور مجبور ساختن طرف به قبول اراده ماست (ولی، ۱۳۷۰، ص ۳۰۴). تعریف دیگر از منظر حقوقی چنین است: «جنگ به عنوان ابزار سیاست ملی، مجموعه عملیات و اقدامات قهرآمیز مسلحانه‌ای است که در چارچوب مناسبات کشورها روی می‌دهد و موجب اجرای قواعد خاصی در کل مناسبات آنها با یکدیگر و همچنین با کشورهای ثالث می‌شود» (ضیائی بیگدلی، ۱۳۶۸، ص ۴۵). با مشخص شدن تعریف جنگ، صلح نیز به عنوان آزادی از جنگ تعریف می‌شود. در قرآن دو واژه «قتال» و «جهاد» در مورد جنگ به کار رفته است. راغب قتال و مقاتله را محاربه و جدال به قصد کشتن (راغب، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۶۵۶) و جهاد و مجاهده را صرف نیرو برای دفع دشمن و راندن او (همان، ص ۲۰۸) تعریف کرده است.

۲-۲- اهل کتاب

مراد از کتاب، جنس کتاب الهی است که شامل تورات و انجیل و زبور و غیر آن می‌شود. به دلیل مجاورت و اختلاط یهود و نصاری با اعراب و شناخت محدود اعراب از ادیان، در بسیاری از آیات، منظور از اهل کتاب، یهود و نصاری است. آیه ۱۵۶ سوره انعام حاکی از این شناخت محدود مشرکان است: ﴿أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أُنزِلَ الْكِتَابُ عَلَي طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ﴾. علاوه بر یهود و نصاری، از دو گروه صابئین و مجوس نیز در قرآن یاد شده که اهل کتاب بودن این دو گروه مورد اختلاف است. از آنجایی که مسلمین با دو گروه عمده مشرکین و اهل کتاب در ارتباط بودند و قرآن صف این دو گروه را از هم جدا کرده و برای تعاملات مسلمین با هر کدام از این دو گروه، دستورات متفاوتی داده است و از طرفی، میان مجوس و صابئین با مشرکین در آیه ذیل مقابله انداخته: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ (حج: ۲۲/ ۱۷) و از طرفی دیگر، با وجود غیر قابل بخشش اعلام شدن گناه شرک و مشرکین (نساء: ۴/ ۴۸ و ۱۱۶) صابئین را همچون یهود و نصاری و مسلمین به شرط ایمان به خدا و روز آخرت و انجام عمل صالح مأجور خوانده ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (بقره: ۲/ ۶۲)؛ لذا احتمال اهل کتاب بودن این دو گروه تقویت می‌شود.

حال باید دید آیا اهل کتاب، محدود به همین چند گروه نام برده شده در قرآن است یا می‌توان آن را تعمیم داد؟ ما معتقدیم به دو دلیل، محدود به همین چند گروه نمی‌شود؛ اولاً، قرآن صراحت دارد، خداوند به سوی همه امتها رسولانی ارسال داشته است که نام و یا شرح برخی از آنها در قرآن آمده و برخی دیگر نیامده است: ﴿وَرَسُولًا قَدْ قَصَصْنَا هُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرَسُولًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا رَسُولًا مَبْشُرِينَ وَمُنذِرِينَ لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ

بَعْدَ الرَّسُولِ ﴿نساء: ۴ / ۱۶۴-۱۶۵﴾. معقول نیست که امت‌های صاحب تمدن همچون چینی‌ها، هندی‌ها، پارسیان، مصری‌ها و یونانی‌ها دارای رسولان و کتب نباشند، آنان و برخی از آنها نیز باید کتبی از رسولان خود داشته باشند که در گذر زمان از بین رفته و یا با یکدیگر مخلوط شده اند، چراکه وقتی کتب یهود و نصارا که از مهمترین کتاب‌ها بودند، از ضیاع و انقطاع سند در امان نبودند؛ جای تعجب نیست که کتب دیگر از بین رفته باشند (رشید رضا، ۱۳۶۶، ص ۳۴۱). پس اهل کتاب نمی‌تواند محدود به همین چهار گروه باشد، چرا که این چند دسته که از آنها در قرآن نام برده شده یا داخل در اعراب بودند و یا در مجاورت آنها. به همین دلیل است که از آنها در قرآن یاد شده است. ثانیاً، از آن جهت که قرآن، اهل کتاب را با مشرکان در یک ردیف نمی‌شمارد، با اینکه از بعضی آیات قرآن استنباط می‌شود که اهل کتاب هم، آن توحیدی را که قرآن می‌گوید ندارند چون می‌گویند: ﴿إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ﴾ (مائده: ۷۳ / ۵) و یا می‌گویند: ﴿الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ﴾ (توبه: ۳۰ / ۹) و یا آنهایی که می‌گویند: ﴿عُزَيْرُ ابْنِ اللَّهِ﴾ (توبه: ۳۰ / ۹)، مسلم از نظر قرآن موحد نیستند؛ «ولی شاید به دلیل اینکه اینها در مقام پرستش، یک موجود دیگر را به‌طور رسمی به جای «الله» قرار نمی‌دهند که دیگر «الله» را پرستش نکنند (گرچه در مقام اعتقاد چنین می‌کنند)، قرآن اینها را مشرک نمی‌نامد ... و هیچ وقت اینها را در ردیف مشرکان به شمار نیاورده است» (مطهری، ۱۳۸۲، ج ۱۵، ص ۹۸۵). پس می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که همه امت‌های غیر مسلمانی که در عمل، غیر خدا را نمی‌پرستند و فقط «الله» را مورد پرستش قرار می‌دهند. هرچند در اعتقاد و نظر دچار شرک باشند. داخل در اهل کتاب هستند. با این همه از آنجایی که این نتیجه‌گیری تأثیر چندانی در اصل موضوع این نوشتار ندارد، این تعریف از اهل کتاب را در حد یک نظریه قابل نقد و بررسی مطرح کرده و قدر مشترک این نظریه و نظر مشهور مأخوذ از روایات (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۵، صص ۱۲۶-۱۲۹) را در مورد اهل کتاب، مصداق اهل کتاب تلقی می‌کنیم. بنابراین، مراد از اهل کتاب در این مقاله عبارتند از: یهود و نصاری و مجوس.

۳- تحلیل و نقد دیدگاه‌ها درباره آیه سیف

اکنون به بررسی دیدگاه‌های سه گانه مفسران نامبرده در مورد آیه سیف بپردازیم.

۳-۱ دیدگاه رشید رضا؛ اصالت صلح

رشید رضا در «تفسیر المنار» بر آن است که جنگ با اهل کتاب دفاعی است و تنها در صورت وجود اقتضائاتی همچون تعدی بر مسلمانان و یا بر سرزمین‌های آنها یا شکنجه آنان، فتنه در دین و یا تهدید امنیت و سلامت مسلمانان واجب است (رشید رضا، ۱۳۶۶، ج ۱۰، ص ۲۸۹). بدیهی است مفسری که این دیدگاه را برگزیده، اصالت را به صلح داده و جنگ را مسأله‌ای تحمیلی دانسته است. برای آشنایی دقیق‌تر با نظر او، تفسیر او از فقرات مختلف آیه را می‌آوریم.

۳-۱-۱- صفت سلبی اهل کتاب

مفسر «المنار» علت بیان عدم ایمان اهل کتاب به خدا را انهدام رکن ایمان به خدا یعنی توحید می‌داند. از نظر او، علت اینکه اهل کتاب به خدا ایمان ندارند این است که اخبار و راهبان‌شان را رب خود قرار می‌دهند و از تشریحات آنها که موجب شرک در ربوبیت است، تبعیت می‌کنند و همچنین، برخی از آنها شرک در الوهیت دارند، چرا که معتقدند: عزیر پسر خداست یا معتقدند مسیح پسر خدا و خود خداست (همان، ص ۳۳۴). علت عدم ایمان اهل کتاب به روز آخرت نیز به این خاطر است که هر دو فرقه و همین‌طور، موحدان مسیحی در بحث جسمانی و روحانی بودن حیات اخروی با مسلمانان اختلاف نظر داشته و آن را صرفاً روحانی می‌پندارند. همچنین، در تورات امروزی بیان صریحی در مورد بعث و جزا وجود نداشته و فقط اشاراتی غیر صریح در آن موجود است (همان، ص ۳۳۷). وی در مورد سرزنش اهل کتاب به عدم تحریم محرمات رسول خدا، پس از بیان نظرات مختلف سایر مفسران، می‌گوید: نظر مفسرانی که می‌گویند: «منظور، عدم تحریم حرام‌های شریعت ماست»، صحیح نیست، زیرا معقول نیست آنها چیزی را که خدا و رسولش بر ما تحریم کرده‌اند، بر خود حرام کنند، بلکه منظور این است که آنها آنچه را که موسی و عیسی (ع) در شریعتشان تحریم کردند حرام نمی‌شمارند (همان، ص ۳۳۷). عدم تدین آنان به دین حق را نیز اینگونه معنا می‌کند: منظور این است که دینی که آنان بدان معتقدند، دینی تقلیدی است که اخبار و اسقف‌هایشان با آرای اجتهادی خود آن را وضع کرده‌اند، نه دین حقی که به موسی و عیسی (ع) وحی شد (همان، ص ۳۳۸).

۳-۱-۲- نوع «من»

رشید رضا معتقد است «من» در عبارت ﴿مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ﴾ بیانیه است و صفات مذکور در آیه، صفات همه اهل کتاب است (همان، ص ۲۵۴).

۳-۱-۳- مقصود آیه

مفسر «المنار» هرچند صفاتی را که قرآن برای اهل کتاب برشمرده، ویژگی همه اهل کتاب می‌داند، ولی علت صدور فرمان جنگ با اهل کتاب را وجود صفات یادشده در آنها ندانسته، بلکه این صفات را علت عداوت آنان با اسلام می‌داند (همان، ص ۳۳۳). وی علت جنگ را چیز دیگری مانند ادعای استقلال و حمل سلاح و یا یاری مهاجمان به سرزمین اسلام می‌داند، آن گونه که یهود بعد از تأیینی که پیامبر (ص) به آنها داد و با آنان هم پیمان شد و نیز نصاری در حوالی بلاد عربی در غزوه تبوک مرتکب شدند (همان، ص ۳۳۳). او برای اثبات این مدعا از آیات دیگر قرآن کمک می‌گیرد و نصوصی را ذکر می‌کند که علت جنگ با دیگر امت‌ها را عقاید و افعال درون گروهی آنها نمی‌داند؛ بلکه علت را در تعدی آنها منحصر می‌کند، نصوصی مانند:

۱. ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ﴾ (بقره: ۱۹۳ / ۲) که غایت قتال را جلوگیری از فتنه در دین،

یعنی جلوگیری از ستم به مردم به خاطر ایمان و دینشان و اجبار بر ترک دینشان می‌داند؛

۲. ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ (بقره: ۲۵۶ / ۲) که هرگونه اکراه در پذیرش دین را نفی می‌کند؛

۳. ﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا﴾ (بقره: ۱۹۰ / ۲) که دستور به قتال با

کسانی می‌دهد که با ما قتال کنند و یا با دین ما دشمنی کنند و از تجاوز محض نهی می‌کند؛

۴. ﴿وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا﴾ (انفال: ۶۱ / ۸) که برتری سلم بر جنگ و وجوب تمایل

به مسالمت در صورت تمایل دشمن را مطرح می‌کند؛

۵. ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ﴾ (انفال:

۶۰ / ۸) که غرض اول از آمادگی برای قتال را ترساندن دشمنان به امید دست کشیدن از تجاوز

می‌داند؛

۶. نصوص مربوط به احکام معاهدین و تحریم قتال با آنها مادامی که بر عهد خود هستند

که از عجیب ترین آنها قول خداوند درباره مسلمانانی است که در عهد پیامبر به مدینه مهاجرت

نکرده بودند: ﴿وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ﴾ (انفال:

۷۲ / ۸). پس با وجود این آیات، صرف عقاید یک قوم نمی‌تواند عامل و مجوز جنگ باشد

(رشیدرضا، ۱۳۶۶، ج ۱۰، ص ۲۴۸).

خلاصه اینکه، آیه به دنبال بیان این مطلب است که اهل کتاب به دلیل ویژگی‌های چهارگانه

ای که دارند (ویژگی‌هایی که در سیاق در آیات بعدی تبیین شده‌اند) با مسلمانان دشمنی می‌کنند

و به حقوق ایشان تعدی می‌کنند و لذا در صورت بروز تعدی ایشان، آن چنان که رومیان چنین

کردند و منجر به غزوه تبوک شد، مسلمانان باید با آنها قتال کنند تا زمانی که بر آنها پیروز شده

و از آنها جزیه دریافت کنند. پس آیه مطلق است و آیات دیگری که ذکر شد، آن را مقید می کنند.

۳-۱-۴- فلسفه جزیه

رشیدرضا جزیه را بر این اساس که عربی و از ماده «جزاء» باشد یا فارسی «گزیت» که به معنای مالیات بوده است، مالیاتی می داند که در قبال امنیت دادن به اهل کتاب و دفاع از آنها و آزادی در دینشان از آنها اخذ می شود. جزیه با دو قید همراه است: اول قید ﴿عَنْ يَدٍ﴾ که به معنای قدرت و توان مالی است که باید به اندازه وسع اهل کتاب از آنها دریافت شود، دوم قید ﴿وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ یعنی شوکت آنها شکسته شده و در برابر سیادت و حکومت مسلمانان خاضع باشند. اما هدف از تشریح آن، ساده شدن راه هدایت آنها به اسلام به واسطه عدل و فضائلی که از مسلمانان می بینند است. آنان هر وقت جزیه را پرداخت کنند، تأمین امنیت و حمایت و دفاع از آنها و از آزادی در دینشان با شروطی که در قرارداد جزیه مشخص شده، واجب است و بعد از این، تعامل با آنها همچون تعامل با مسلمانان با عدالت و مساوات خواهد بود و ظلم بدانها و مکلف کردنشان به بیش از طاقتشان همانند مسلمانان حرام است. اما کسانی که میان ما و آنها با عهد و میثاق، پیمان صلح بسته می شود، استقلال دیگری برای آنها خواهد بود که در مقابل گروه اول که اهل ذمه نامیده می شدند با عنوان اهل العهد قرار می گیرند (همان، ص ۳۴۲).

۳-۱-۵- نقد و بررسی

۱. بیانیه گرفتن «من» و در نتیجه انتساب عدم ایمان به خدا و روز قیامت، به همه اهل کتاب با آیاتی همچون ﴿لَيْسُوا سَوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ * يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾ (آل عمران: ۱۱۳-۱۱۴) و ﴿مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (آل عمران: ۱۱۰) که برخی از امت های اهل کتاب را مؤمن معرفی می کند، قابل جمع نیست. اگر «من» را بیانیه و همه اهل کتاب را فاقد ایمان بدانیم، قطعاً میان آیه سیف و آیه ۱۱۳ آل عمران تناقض به وجود خواهد آمد. این آیه می گوید: ﴿مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ... يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ در حالی که آیه سیف می گوید: ﴿الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ... مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ﴾، یعنی یکجا می گوید: برخی از اهل کتاب ایمان دارند و در جای دیگر می گوید: اهل کتاب همگی فاقد ایمان هستند.

۲. استدلال به عدم اعتقاد به جسمانی بودن معاد برای نفی ایمان به آخرت استدلالی باطل است، چرا که عدم باور به جزئیات معاد به معنای نفی باور به آن نیست؛

۳. اینکه منظور از رسول نمی‌تواند رسول ما باشد، به چند دلیل رد می‌شود: «اول اینکه اگر منظور از رسول، رسول هر امتی نسبت به آن امت باشد، حق کلام این بود که بفرماید: «وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» و رسول را به صیغه جمع بیاورد؛ دوم اینکه نصاری محرمات تورات و انجیل را ترک کردند، نه آنچه را که موسی و عیسی حرام کرده بودند، و با این حال جا نداشت که بفرماید: ایشان حرام ندانستند آنچه را خدا و رسولش حرام کرده بودند» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۳۱۹)؛ سوم اینکه اگر منظور از اهل کتاب، اهل کتاب ساکن در حکومت اسلامی باشد، آنگاه عدم تحریم محرمات اسلامی به صورت علنی، می‌تواند عامل نکوهش آنها باشد. پس اشکالی ندارد که منظور از رسول، پیامبر ما باشد؛

۴. مفسر مسائلی از اهل کتاب را برشمرد و آنها را عامل دشمنی و تعدی ایشان نسبت به مسلمانان دانست. چگونه می‌توان پذیرفت اهل کتابی که در یک دیار دیگر، غیر از دیار مسلمانان زندگی می‌کنند، مسائلی همچون اعتقاد به روحانی بودن معاد، شرک نظری در الوهیت خداوند، عدم تحریم محرمات شریعتشان و ... عامل تعدی‌شان به مسلمانان باشد. اگر بخواهیم عواملی را به عنوان عوامل تعدی اهل کتاب بر مسلمانان تصور کنیم، مسائلی همچون ترس آنها از گسترش اسلام، تمایلشان به توسعه مکتبشان در ممالک اسلامی و مسائلی از این دست، به ذهن متبادر می‌شود، نه مواردی که در آیه ذکر شده است؛

۵. مفسر «المنار» دلیلی برای این گفته خود نیاورده که «عن ید» به معنای قدرت و توان مالی است که باید به اندازه وسع اهل کتاب از آنها دریافت شود. آنچه که مفسران دیگر در این زمینه گفته‌اند، مبنی بر اینکه منظور آن است که از روی قدرت و تسلطی که شما بر آنها دارید، جزیه را پردازند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۱، ص ۶۷ / طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۳۲۳) با جو آیه متناسب‌تر است.

۳-۲- دیدگاه سید قطب؛ اصالت جنگ

سید قطب معتقد است جنگ با اهل کتاب مشروط به چیزی همچون تعدی آنان نمی‌باشد، بلکه به دلیل تعدی آنان به حقوق الهی و به بندگی کشاندن بندگان خدا، دستور جنگ با ایشان صادر شده است. داشتن این دیدگاه به معنای اصالت‌بخشی به جنگ است و صلح تنها زمانی محقق خواهد بود که از جانب اهل کتاب، مانعی برای تبلیغ دین ایجاد نشود.

از نظر سید، علت عدم ایمان اهل کتاب به خدا و قیامت براساس سیاق آیات، باورهای غلط آنان مبنی بر پسر خدا بودن عزیر و عیسی (ع) و مشابهت این عقاید با سخنان کافران بت پرست پیش از ایشان و تلاش آنان برای خاموش کردن نور خدا است: ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِمْ﴾ (صف: ۶۱ / ۸) (سید قطب، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۱۶۳۲). او معتقد است کسانی که می‌گویند: آنان مرتکب هر اندازه گناه هم شده باشند، چند روزی بیش به دوزخ نمی‌افتند، زیرا آنان پسران و فرزندان خدا و عزیزان و محبوبان او و ملت گزیده خداوند هستند؛ یا کسانی که می‌گویند: هر معصیت و گناهی با اتحاد با مسیح و خوردن شام مقدس بخشیده می‌شود و مغفرت و بخشیدنی جز از این طریق، در میان نیست، درباره اینان و آنان نمی‌توان گفت که به روز قیامت ایمان دارند (همان، ج ۳، ص ۱۶۳۳).

سید قطب در منظور از رسول در آیه می‌گوید: انتساب عدم تحریم محرّمات الهی به این دلیل است که بسیاری از پیشوایان آئینی و پارسایان ایشان اموال مردم را به باطل می‌خورند: ﴿إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ﴾ (توبه: ۳۴ / ۹) و مبالغی را در برابر گناه دریافت می‌دارند (چک غفران). همچنین، به دلیل معاملات ربوی‌ای است که انجام می‌دهند و از آن جایی که خوردن اموال مردمان به ناحق و به باطل در هر رسالت و نبوتی و توسط هر پیغمبری حرام اعلام شده است؛ لذا اینکه منظور از رسول، پیامبر ما و یا پیامبر خودشان باشد، تفاوت چندانی وجود ندارد (سید قطب، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۱۶۳۳).

وی برای بیان علت عدم تدین ایشان به دین حق هم از آیات بعدی کمک گرفته و ابراز می‌کند: هرگونه اعتقادی به ربوبیت کسی جز خدا، و همچنین، رفتار برطبق شریعتی جز شریعت خدا، دریافت احکام از غیر خدا و کرنش بردن در برابر سلطه و قدرتی جز سلطه و قدرت خداوند، جزو آئین حق نیست (همان، ج ۳، ص ۱۶۳۳).

۳-۲-۲- نوع «من»

از نظر سید قطب اوصافی که در این آیه به اهل کتاب داده شده، بیان حالت همیشگی و دائمی آنهاست، نه یک حالت موقت و زودگذر. این صفات نه تنها در مسیحیان روم و شام وجود داشته، بلکه از آن زمان که کنگره‌های پاکان، دین مسیح را تحریف کرده، زبان به فرزند خدا بودن عیسی (ع) گشوده و به اقنوم‌های سه‌گانه معتقد شده‌اند، همچون صفاتی را داشته و دارند، هر چند که اختلافات زیادی میان مکتب‌ها، مذهب‌ها و گروه‌های ایشان است، ولی همه در تثلیث یعنی اعتقاد به وجود سه خدا به یکدیگر می‌رسند (همان، ج ۳، ص ۱۶۳۲)؛ پس سید قطب نیز «من» را بیانیه دانسته است.

۳-۲-۳- مقصود آیه

مفسر «فی ظلال القرآن» از آن جایی که صفات ذکرشده را طبیعت همیشگی اهل کتاب می‌داند، نه توصیفی از یک حالت موقت، برای مدعای خود به آیاتی استشهد می‌کند تا نشان دهد موضعگیری‌ها، نابکاری‌ها، پلشتی‌ها، نیرنگ‌ها و جنگ‌های یهودیان از نخستین روزهای مواجهه با مسلمانان برقرار بوده و شعله‌های آتش آن فروکش نمی‌کند، مگر زمانی که همه مسلمانان از آئین خود کاملاً برگردند. لذا این صفات پایدار را به عنوان شروط جنگ نمی‌داند، بلکه معتقد است این صفات واقعیت‌های عقیدتی و زندگی ایشان و دلایل و انگیزه‌هایی برای جنگ با آنان می‌باشد. چون اهل کتاب بر الوهیت خداوند و بر بندگان به واسطه به بندگی غیر کشاندن آنها تعدی کرده‌اند و اسلام داعیه‌دار دفاع از الوهیت خداوند و دفاع از کرامت انسان در زمین است، جاهلیت ناچار از دفاع و جنگ و دشمنی خواهد بود، در نتیجه، امر به قتال با اهل کتاب امری عام است که محدود به زمانی و مقید به حالتی نخواهد بود، لذا دیگر، عهدها و پیمان‌های صلح و سازش و آشتی از ایشان پذیرفتنی نیست مگر براساس دادن جزیه. سید قطب با اینکه حکم آیه را عام می‌داند، اما با این حال آن را ناسخ احکام مرحله به مرحله پیشین نیز نمی‌داند، به گونه‌ای که در ظروف و شرائطی مشابه شرائط نزول آنها، قابل عمل نباشند (همان، ج ۳، ص ۱۶۳۲).

۳-۲-۴- فلسفه جزیه

اسلام با وصف این که یگانه دین حق موجود در زمین است، به ناچار باید که برای از میان بردن سدها و مانع‌های مادی موجود بر سر راه خود برای آزاد کردن انسان از دینداری با دینی جز دین حق حرکت کند. وسیله و ابزار عملی برای تضمین از میان بردن سدها و مانع‌های مادی و در عین حال عدم اکراه و اجبار بر پذیرش اسلام، درهم شکستن شوکت و عظمت سلطه‌ها و نیروهای استوار بر غیر دین حق است که تسلیم شدن خود را عملاً با پذیرش پرداخت جزیه اعلان می‌دارند (همان، ج ۳، ص ۱۶۳۳). پس یکی از اهداف جزیه اعلام مقاومت نکردن قدرت‌ها در برابر دعوت به دین راستین خداست. دومین هدف آن شرکت اهل ذمه در پرداخت هزینه‌های دفاع از جان و مال و آبرو و مقدّسات خود است که توسط اسلام برای اهل ذمه تضمین و انجام می‌شود. سومین هدف شرکت در بیت‌المال مسلمانان است، بیت‌المالی که

سرپرستی و تأمین زندگی هر شخص از کار افتاده‌ای را بر عهده دارد، چه از جمله اهل ذمه باشد که جزیه را می‌پردازند و چه از زمره مسلمانان باشد که زکات را می‌دهند (همان، ج ۳، ص ۱۶۳۴).

۳-۲-۵- نقد و بررسی

معلوم گردید از نظر سید قطب، با توجه به ذاتی و دائمی بودن تعارض اهل کتاب و مشرکان با اسلام و با توجه به اینکه اهل کتاب با داشتن صفاتی که در آیه ذکر شد، از لحاظ اعتقاد و رفتار، وجودشان جنگ با خداست، همانگونه که وجودشان جنگ فروزان بر ضد جامعه اسلامی است، اصالت را بر جنگ می‌دهد. او بر خلاف رشید رضا که می‌گفت: صفات ذکر شده در آیه برای اهل کتاب، دلایل تعدی آنان بر مسلمانان است و نه دلیل جنگ با آنها معتقد است به دلیل اینکه این صفات، واقعیت‌های عقیدتی و زندگی آنهاست، دلیل جنگ با آنها نیز می‌باشد. اشکالاتی که در تفسیر و نگاه ایشان به چشم می‌خورد، عبارت است از:

۱. نقد شماره ۱ بر تفسیر رشید رضا مبنی بر اشکال در بیانیه گرفتن «من» بر ایشان نیز وارد است. علاوه بر آن، علت عدم ایمان ایشان به خداوند را پسر خدا دانستن عیسی و عزیر می‌داند و از طرفی خود اذعان می‌کند که یهودیان امروز چنین عقیده‌ای مبنی بر پسر خدا بودن عزیر ندارند و ابراز می‌دارد: مفسران متفق هستند بر اینکه در این نسبتی که به اهل کتاب داده شده، مراد برخی از آنان است نه همه ایشان. افرادی از اهل یهود که چنین سخنی را گفته‌اند، یهودیان مدینه بوده‌اند (همان، ج ۳، ص ۱۶۳۷ به نقل از المنار)؛ آنگاه چطور «من» را بیانیه دانسته و این صفات را صفات دائمی اهل کتاب می‌داند؟ امروز اگر یک یهودی از سید قطب سؤال کند چرا ما را که عمیقاً به خداوند معتقدیم، کافر به خدا می‌دانی؟ او چه پاسخی خواهد داد؟ آیا به او خواهد گفت چون در چندین قرن پیش برخی از همکیشان شما عزیر را پسر خدا می‌دانستند، پس شما هم علی‌رغم اقرار، ایمان به خدا ندارید؟! اشکال دوم بر مفسر قبلی بر ایشان نیز وارد است، چون استدلال به کرامت و تقدیه برای نفی ایمان به آخرت استدلالی باطل است، چرا که وجود باورهای غلط پیرامون مسأله‌ای به معنای نفی باور به آن مسأله از اساس نیست؛

۲. سید قطب از طرفی، ابراز می‌کند که امر به قتال با اهل کتاب امری است عام که محدود به زمانی و مقید به حالتی نخواهد بود، لذا دیگر، عهدها و پیمان‌های صلح و سازش و آشتی از ایشان جز براساس جزیه پذیرفتنی نیست، و از طرفی، این آیه و این قانون را ناسخ قوانین و آیات قبلی نمی‌داند و معتقد است در ظروف و شرائطی مشابه شرائط نزول آنها، می‌شود بدانها عمل کرد. این تناقضی اساسی در بیان این مفسر است. اگر نظر این است که با آنها به دلیل اینکه سرشت‌شان دشمنی با اسلام است و هیچ‌گاه این خوی دشمنی‌شان از بین نرفته و نخواهد رفت و ایمانشان ایمان صحیحی نیست، باید جنگید، پس این آیه علی‌رغم اعلام مفسر گرانقدر، ناسخ آیات قبلی است و اگر نظر این است که در صورت امکان و شرایط صلح، باید با آنها آشتی و

صلح نمود و اگر به دلیل کارشکنی و دشمنی آنان، صلح محقق نشد و روابط به تیرگی و جنگ منتهی شد، در واقع، پذیرفته‌ایم که آیه را مقید به شرط جنگ‌افروزی اهل کتاب کرده‌ایم، نه اینکه علت جنگ با آنان صرفاً ویژگی‌ها و اعتقادات آنان باشد؛

۳. با توجه به فلسفه‌ای که سید قطب برای دریافت جزیه مطرح کرده، همان اشکال ۵ که بر «المنار» وارد شد، بر ایشان نیز وارد است. بیان سید قطب حاکی از آن است که اهل کتابی که باید به حکومت اسلامی جزیه دهند، محدود به ساکنان حکومت اسلامی نمی‌شوند. حال سؤال این است آیا حکومت اسلامی با در دست گرفتن قدرت حاکمیت بر اهل کتاب، جزیه را اخذ می‌کند و یا حاکمیت از آن خود اهل کتاب است و فقط مجبور به پرداخت جزیه هستند؟ فرض اول با در نظر گرفتن ابدی بودن دستورات قرآن در دنیای امروز اساساً عملی نیست، چرا که مردمی که معتقد به یک آیین الهی و یا بشری هستند، طبیعتاً به نظام قانونی‌ای گردن می‌نهند که بدان باور داشته باشند، مخصوصاً در دنیای امروز که ملت‌ها حق حاکمیت را از آن خود دانسته و حاکمانی را برمی‌گزینند که مطابق با اراده آنان باشند، لذا حکومت با یک نظام قانونی خارج از اراده اکثریت مردم، غیر ممکن است. پس به‌ناچار باید پذیرفت که اخذ جزیه بدون اعمال حکومت بر ایشان، انجام می‌گیرد. در این صورت، دفاع از جان و مال و آبرو و مقدّسات اهل کتاب، در قبال دریافت جزیه چه وجهی می‌تواند داشته باشد؟! در گوشه‌ای از دنیا مردمی از اهل کتاب که به خاطر تجاوزشان به مملکت اسلامی و یا به خاطر تعدّی‌شان به حقوق الهی با آنها جنگ شده باید جزیه دهند و حکومت اسلامی که بر آنها حاکمیت ندارد به واسطه جزیه‌ای که دریافت می‌کند خود را موظف به دفاع از جان و مال و آبرو و مقدّسات آنها بداند؟!

۴. مفسر تلاش می‌کند دستور این آیه را مقید به تعدی اهل کتاب نکند و می‌گوید: پس جای این نیست که همچون فرمان عامی مقید شود به این که مقصود از این فرمان همگانی، کسانی هستند که عملاً تعدّی و تجاوز از ایشان صادر شده باشد همان گونه که شکست‌خورگان (خود باختگان) می‌گویند و تلاش می‌کنند که از اسلام رفع اتهام کنند! چرا که پیش از هر چیز، تعدّی و تجاوز وجود دارد: تعدّی و تجاوز به الوهیت خداوند، تعدّی و تجاوز به بندگان با بنده کردن ایشان برای غیر خداوند، اما سید قطب در جای دیگر کلام خود، ناخواسته آن را مقید می‌کند و می‌گوید: چون اهل کتاب بر الوهیت خداوند و بر بندگان به واسطه به بندگی غیر کشاندن آنها، تعدی کرده‌اند و اسلام داعیه‌دار دفاع از الوهیت خداوند و دفاع از کرامت انسان در زمین است، جاهلیت ناچار از دفاع و جنگ و دشمنی خواهد بود (همان، ج ۳، ص ۱۶۳۲) یعنی عملاً جنگ

به واسطه جنگ و دشمنی آنان رخ خواهد داد و همانطور که صاحب «المنار» می‌گفت: صفات اهل کتاب علت جنگ با آنان نیست، بلکه علت تعدی آنان است.

۳-۳- دیدگاه محمد حسین فضل الله: همزیستی مسالمت آمیزتر

محمد حسین فضل الله صاحب تفسیر «من وحی القرآن» این دیدگاه را برگزیده است که مسلمانان باید با اهل کتاب در داخل جامعه اسلامی، زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشند و آیه در صدد تنظیم روابط، برای اجرای قانون در جهت امکان زندگی در کنار یکدیگر است.

۳-۳-۱- صفات سلبی اهل کتاب

فضل الله معتقد است ظاهر آیه، ایمان را از اساس نفی می‌کند نه به واسطه جزئیات. او با تفاوت قائل شدن میان دو تعبیر قرآنی «کافر» و «کافر بالله و بالیوم الآخر»، این نظر را ابراز می‌کند که عبارت اول بر کسانی که در تفصیل و جزئیات ایمان به خداوند و یا نبوت انحراف دارند اطلاق می‌شود، اما عبارت دوم جز بر کسانی که از اساس منکر مبدأ و معاد شوند، منطبق نخواهد بود. به عبارتی، تعبیر اول مربوط به کفر عملی است و عبارت دوم مربوط به کفر نظری (فضل الله، ۱۴۱۹، ج ۱۱، ص ۸۰). از نظر او منظور از عدم تحریم محرمات خدا و رسولش، تأکید بر عدم التزام بر آنچه کتاب‌شان تشریح کرده است، می‌باشد، چرا که اگر بگوییم منظور از رسول، پیغمبر ماست با جو آیه که می‌خواهد بر عدم التزامشان تأکید کند، انسجام ندارد (همان، ج ۱۱، ص ۷۷). او ظاهراً دین حق را در اینجا به معنی صرف شریعت اسلام نمی‌داند و می‌گوید: دین حق دینی است که خداوند بر رسولانش انزال کرد که همان تسلیم کردن فکر، قلب و زندگی برای خداست که انسان را در حرکت دائمی در خط رسالات واحد قرار می‌دهد، هر چند جزئیات دین حق در گذر زمان دچار اختلاف شده باشد (همان، ج ۱۱، ص ۷۷).

۳-۳-۲- نوع «من»

فضل الله «من» را برخلاف دو مفسر قبلی تبعیضیه می‌داند نه بیانیه و معتقد است «من» ظهور در تبعیض دارد و بدین واسطه، آیه در صدد نشان دادن حالتی جزئی از اهل کتاب است و چه بسا، این مطلب را از آیات متعددی از قرآن الهام بگیریم که از این دو گروه از اهل کتاب یاد می‌کنند مانند آیه: ﴿مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (آل عمران: ۱۱۰). در اینجا دو فرقه از اهل کتاب وجود دارند: برخی از آنها مؤمن و ملتزم به فکر و شریعت و اسلوب کتاب می‌باشند و گروهی دیگر دور از روند ایمان زنده‌ای که در فکر و روح و عمل، تحرک ایجاد کند. این آیه حساب این دو دسته را از یکدیگر جدا دانسته و فرمان قتال گروه دوم را صادر می‌کند (فضل الله، ۱۴۱۹، ج ۱۱، ص ۷۸). آیه چون می‌خواهد بین عامل واقعی دین بودن افراد و انتساب ظاهری

آنها به دین تفاوت قائل شود، به همین دلیل از تعبیر ﴿مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ﴾ استفاده کرده، نه از تعبیر «من اهل الكتاب»، تا اشاره به این مطلب داشته باشد که آنها کتاب را به شکلی عملی اتخاذ نکرده‌اند (همان، ج ۱۱، ص ۸۱).

۳-۳-۳- مقصود آیه

از نظر او این آیه در صدد بیان حالت برخی از مردم است که با مسأله ایمان به شکل جدی ارتباط ندارند و به مضمون آن التزامی نداشته و فقط شکلی از آن برایشان باقی مانده است. لذا در برابر محرمات الهی نمی‌ایستند، بلکه از آن تجاوز کرده و به دین حق، چه به مبادی و چه به جزئیاتش، متدین نمی‌شوند. روشن است که تمرّد بر حقایق و بر انبیاء دلیل روشنی است بر اینکه ایشان در درون، واقعیت ایمان را از دست داده‌اند، زیرا کسی که با حقیقت ایمان زندگی می‌کند، از دعوت برای تفکر و گفتگو نمی‌هراسد و با انبیا با تمرّد و دشمنی مواجه نمی‌شود، بلکه از موضع انسانی که جستجوگر حقیقت است، با مسائل مواجه می‌شود (همان، ج ۱۱، ص ۸۱). لذا وجود این افراد در داخل مجتمع اسلامی بدون ضوابط عملی که محدودیت‌هایی برایشان ایجاد کند و اصول ارتباطی آنها با این اجتماع را به آنها بشناساند، امری طبیعی نخواهد بود (همان، ج ۱۱، ص ۸۰).

فضل الله معتقد است اهل کتاب بر ایمان به خداوند تأکید دارند، اگرچه در بعضی از تفصیلات همچون تصور از خداوند و صفاتش، انکار بعضی از انبیا و ایمان به برخی دیگر و ... انحراف دارند، لیکن اینها را مانع از زندگی در کنار مسلمانان نمی‌داند، چون وجود مشترکات باعث ایجاد جو مشترکی در فضای روحی، فکری و تشریحی خواهد شد و از طرفی، اسلام برای تصورات تفصیلی دینی در جامعه تسامح قائل است، هرچند با بعضی از این تصورات موافق نیست. با همه اینها، اسلام برای خروج از سلطه و حکومتش هیچ تسامحی نشان نمی‌دهد، چون جامعه‌ای که در آن تعدد سلطه وجود داشته باشد، محکوم به شکست و ضعف و فساد است. پس، چاره‌ای جز وحدت سلطه و جمع کردن همه افراد براساس خضوع در برابر این سلطه وجود ندارد. دستور گرفتن جزیه از اهل کتاب در همین راستا صادر گردیده است (همان، ج ۱۱، ص ۷۴).

۳-۳-۴- فلسفه جزیه

فضل الله هدف از گرفتن جزیه را خضوع در برابر قوانین می‌داند. او معتقد است هر امتی که ملتزم به عقیده و نظامی است که همان عقیده و نظام بر آن حاکم باشد، مسأله خضوع در برابر

قوانین برای آن امت، همان التزام به آن عقیده و نظام است، لذا برای مسلمانان، خضوع در برابر قوانین، به شکل التزام به مفاهیم اسلام در عقیده و شریعت و شیوه عمل و زندگی است. اما مسأله خضوع در برابر قانون برای غیر مسلمانان که نمی‌خواهند اسلام، احکامش را در بسیاری از قضایای عبادی، نظامی و زندگی بر آنها واجب کند، به‌ناچار سلطه حکومت بر آنها به گونه دیگری که همان فرض مالیات است باید اعمال شود. جزیه مالیاتی است که به‌واسطه باری که حکومت اسلامی از جهت مسئولیت حمایت از اهل کتاب و تأمین ضمانات حقیقی برای وجودشان تحمل می‌کند، از آنها اخذ می‌شود و همچنین، به خاطر عدم تحمیل هرگونه مسئولیتی برای حضور در جنگ‌ها و عدم مطالبه هرگونه مالیات دیگری که بر مسلمانان واجب است (همان، ج ۱۱، ص ۷۶).

فضل الله در برابر این سؤال که با فرض تبعیضیه گرفتن «من»، چرا حکم گرفتن جزیه فقط بر افرادی که ویژگی‌های برشمرده در آیه مختص آنان است، مقرر نشده و همه اهل کتاب در برابر آن یکسانند؟ اینگونه پاسخ می‌دهد: دلیل شمول حکم در اخذ جزیه از همه اهل کتاب به دلیل دیگری برمی‌گردد که از غیر این آیه استفاده می‌شود. دلیل این امر در نظر گرفتن ظاهر آشکار در اجتماع آنها [از حیث التزام به قوانین جامعه] است که باعث تغلیب حکم بر جمیع خواهد شد، زیرا جداسازی گروه‌ها از هم در جامعه عملی نیست. لذا جزیه همه اهل کتاب را شامل می‌شود تا ضامن اجرای قانون در مواردی که به مصلحت عموم است، باشد و از طرف دیگر، آزادی عبادی و عملی آنها تا حدی که با منافع عموم در تضاد نباشد، حفظ شود. بعلاوه، از لحاظ فکری راه برای گفتگو با اهل کتاب باز باشد (همان، ج ۱۱، ص ۸۱).

۳-۳-۵- نقد و بررسی

۱. سخن فضل الله در مورد اطلاق کلمه «کافر» سخن صحیحی نیست. مورد نقض سخن ایشان آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ (بقره: ۶/۲) است که در آن ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ بر کسانی اطلاق شده که از اساس به خدا و آخرت کفر دارند و نه بر کسانی که کفر عملی دارند. با این حال به نظر می‌رسد، قسمت دوم نظر ایشان درست باشد، یعنی هر جا صحبت از «کفر بالله و بالیوم الآخر» و عدم ایمان بالله و الیوم الآخر است، عدم ایمان به‌طور اساسی است، نه مشکل در تفصیلات مسأله ایمان؛

۲. نقدی که بر «المنار» در تفسیر فقره ﴿وَلَا يَحْرُمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ وارد شد، بر تفسیر فضل الله نیز وارد است. با دلایلی که ذکر گردید، منظور از رسول در آیه، پیامبر اسلام (ص) است و منظور از اینکه، آنچه را رسول حرام کرده، حرام نمی‌شمارند، آن چیزهایی است

که رسول مکرم اسلام (ص) به عنوان شارع حرام کرده، نه اینکه منظور محرمات پیامبر خودشان باشد؛

۳. مفسر صفات گفته شده در آیه را علت قتال و دریافت جزیه دانسته و سپس، اهل کتاب را دو دسته کرده و حکم را متوجه کسانی از اهل کتاب دانسته که متصف به وصف‌های آیه هستند. آنگاه، برای توجیه اینکه چرا از همه باید جزیه گرفت، علت تغلیب حکم بر جمیع را در نظر گرفتن ظاهر آشکار در جامعه آنها دانسته است. وقتی که هدف از دریافت جزیه، خضوع در برابر قوانین و سلطه حکومت اسلام است، دلیلی برای این دسته‌بندی از سوی قرآن وجود ندارد، همه چه مؤمن و چه غیر مؤمن برای خضوع در برابر قوانین و بهره‌مندی از خدمات جامعه، بایستی جزیه پرداخت کنند؛

۴. ایشان ارتباطی میان این آیه و آیات بعدی ایجاد نکرده است. تنها بیان کرده که آیات بعدی یعنی ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرُ ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ...﴾ * ﴿إِتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ مَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا...﴾ (توبه: ۳۰ / ۹-۳۱) نمونه‌هایی از انحرافات جمعی از جوامع آنها و یا همه آنهاست (همان، ج ۱۱، ص ۸۷). آیات صراحتاً همه یهود و نصاری را به این نمونه از انحرافات که در آیه ۲۹ تحت عنوان ﴿وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ﴾ از آن یاد کرد متهم می‌کند. پس چگونه آقای فضل الله آیه ۲۹ و صفات ذکر شده در آن را مختص به بعضی از آنان می‌داند؟! با اینکه خود نیز با ذکر «بعضی از جوامع آنها و یا همه آنها» تردید خود را از اتصاف صفات یادشده به بعضی از جوامع اهل کتاب علنی می‌کند.

۴- دیدگاه برگزیده؛ تخفیف به اهل کتاب

با بررسی تفاسیر آیه سیف، سه دیدگاه متفاوت در مورد این آیه ارائه شد که دو دیدگاه اصالت را بر صلح در تعامل با اهل کتاب و یک دیدگاه اصالت را بر جنگ داده است. یک دیدگاه چنان فضایی را از روابط مسلمانان و اهل کتاب ترسیم کرد که گویی سایه دشمنی اهل کتاب و مسلمانان، هیچ‌گاه و در هیچ مقطع زمانی و مکانی، کوتاه نخواهد شد و به جز موارد اندک و استثنایی، در اهل کتاب ایمان و فضیلت و پاکی دیده نمی‌شود و اگر امروز مسلمان واقعی و اهل جهاد پیدا شود، اسلام با بیش از دو میلیارد اهل کتاب (اگر فقط یهود و نصاری را حساب کنیم) در جنگ خواهد بود. دیدگاهی دیگر برعکس، چنان فضایی را ترسیم می‌کند که گویا دشمنی خاصی میان اهل کتاب و مسلمانان وجود ندارد و فقط آیه درصدد فراهم آوردن همزیستی

مسالمت‌آمیزتر است. دیدگاه سوم هم راهی میانه در پیش گرفته و این فضا را ترسیم می‌کند که هرچند اهل کتاب ایمان صحیحی نداشته و با مسلمانان دشمنی دارند، لیکن تنها در صورت تعدی‌شان با آنان جنگ خواهد شد.

. شایسته است قبل از ارائه دیدگاه خود در مورد آیه سیف، نظر علامه طباطبائی را نیز مورد توجه قرار دهیم. ایشان چون معتقد است صفات ارائه‌شده در این آیه، صفت همه اهل کتاب و علت جنگ با آنان است، نظر او با سید قطب در یک راستا قرار می‌گیرد. هرچند چون علامه، منظور از رسول در آیه را پیامبر اسلام (ص) و علت سرزنش اهل کتاب را ارتکاب علنی محرمات پیامبر همچون نوشیدن شراب و خوردن گوشت خوک و کسب نامشروع دانسته (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۳۲۰) و هدف از جزیه را خاضع کردن ایشان در برابر حکومت اسلامی می‌داند (همان، ص ۳۲۳) به منظور پی‌بردن به نظر علامه در مورد جنگ و صلح، فراتر از آنچه که در تفسیر این آیه آورده است، نگاه کنید به (حق پناه، ۱۳۸۸، ص ۷۷).

برای اینکه به مقصود آیه به خوبی پی ببریم، چند مقدمه را باید در نظر داشته باشیم: اولاً، در تفسیر آیه، ارتباط میان فقرات آیه و همین‌طور ارتباط مجموعه آیاتی که این آیه در داخل آن است با مجموعه آیات قبل که در مورد نحوه برخورد با مشرکین است، باید در نظر گرفته شود؛ ثانیاً، آیه باید در زمان نزول و با توجه به اوضاع و احوال و شرایط آن معنا شود. به معنای دقیق تر، مفسر هنگام فهم معنای آیه، خود را دقیقاً در همان فضای نزول با همه مؤلفه‌هایش ببیند و آنگاه معنای آیه را استخراج کند. سپس، معنای بدست آمده را با قضایای خارجی و واقعیت‌های موجود در عصر حاضر فهم ثانویه کند؛ ثالثاً، مفسر باید کارکرد معنای دریافتی خود در دنیای امروز را باصراحت و به‌طور عینی اعلام نماید. تفسیر قرآن به معنای ارائه معنای انتزاعی و خیالی نیست. حتی اگر از نظر مفسر، در حال حاضر آیه شرایط کاربردی شدن را نداشت، باید مفسر این مطلب را اذعان کند، همانگونه که سید قطب در پایان تفسیر خود می‌گوید: امروز جزیه یک مسأله تاریخی به شمار می‌آید و یک مسأله موجود در صحنه زندگانی مردمان نیست. امروزه مسلمانان جهاد نمی‌کنند... در دنیای موجود جایی نیست که یک جامعه اسلامی را در برگردد، جامعه‌ای که شریعت خدا بر آن فرمانروا باشد و فقه اسلامی حاکم بر زندگانی مردم باشد (سید قطب، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۱۶۳۴).

۴-۱- بررسی آیه در فضای نزول و در ارتباط با آیات قبلی

آیه سیف در سوره توبه، آخرین سوره نازل شده بر پیامبر (ص) (معرفت، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۱۳۳)، و بعد از تبیین کیفیت تعامل و ارتباطات مسلمانان با مشرکان قرار گرفته و کیفیت ارتباط با اهل کتاب را بیان کرده است. نحوه تعامل با مشرکان - که قطعاً نسبت به اهل کتاب فاصله بسیار بیشتری از نظر عقیده و روحیات با مسلمانان دارند - به‌طور خلاصه اینگونه بیان

شده است: اعلام بیزاری از مشرکانی که عهدشکنی کردند (توبه: ۱/۹) و اگر روزی قدرت مجدد یابند، نه رعایت خویشاوندی خواهند کرد و نه دست از ظلم‌ها و تعدی‌های پیشینشان خواهند برداشت (توبه: ۸/۹)، دادن مهلت چهارماهه به آنها و پس از پایان مهلت، قتل آنها به استثنای کسانی که بر معاهدات خود وفادار بوده و دیگران را بر علیه مسلمانان تقویت نکرده‌اند و کسانی که برای شنیدن سخن خدا پناهندگی بخواهند (توبه: ۹/۲-۶) و کسانی که از رفتار خود توبه کرده و اقامه صلوه و ایتاء زکوه داشته باشند. (توبه: ۱۱/۹) و در نهایت خارج کردن مدیریت مسجد الحرام از دست مشرکان (توبه: ۱۷/۹) و عدم اجازه ورود آنها به آنجا (توبه: ۲۸/۹). باید دقت نمود آیات سوره توبه در صدد نحوه برخورد با غیر همکیشانی است که سالیان سال انواع ابتلائات را بر سر مسلمانان آورده‌اند و از هیچ کوششی، برای تضعیف و ایجاد موانع برای آنها دریغ نکرده‌اند. این مسأله به وضوح در آیه ۱۳ از سوره توبه دیده می‌شود: ﴿أَلَا تَتَّقَاتُلُونَ قَوْمًا نَكُتُوا أَيْمَنَهُمْ وَ هُمُؤُا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾ (توبه: ۱۳/۹)، دستور قتال تنها با کسانی است که پیمان‌شکنی کرده، پیامبر (ص) و پیروانش را از زادگاه خود بیرون نمودند و همان‌هایی که شروع کننده جنگ بوده‌اند. بعد از اینکه تکلیف تعامل با مشرکان مشخص گردید، نوبت به نحوه تعامل با اهل کتاب می‌رسد، اهل کتابی که در صدر اسلام تا توانستند با پیامبر خدا (ص) و مسلمانان دشمنی کردند، دشمنی‌هایی که در جای جای قرآن بدانها اشاره شده است. از آنچه که در روابط با مشرکین متعدی و غیر متعدی مطرح شد، هر ذهن سلیمی انتظار دارد، قرآن نحوه تعامل با اهل کتاب را بسیار روان‌تر از نحوه تعامل با مشرکان و یا لاقلاً، در همان سطح از همزیستی را توصیه کند. وقتی به مشرکان سایر بلاد هیچ تعرضی نمی‌شود و تنها از ورود آنها به مسجد الحرام، به عنوان یک مرکز توحیدی، جلوگیری می‌شود، نمی‌توان پذیرفت که دستور جنگ با اهل کتاب سایر بلاد، به بهانه تعدی آنان به حقوق الهی صادر شود. وقتی که معاهدات با مشرکانی که پیمان‌شکنی نکرده‌اند، معتبر است؛ چگونه نمی‌توان پذیرفت که معاهدات صلح با اهل کتاب از این به بعد نامعتبر و فقط از طریق پرداخت جزیه معتبر باشد.

۴-۲- توصیفات بیان شده

در مورد اهل کتاب متعدی، آیه برخلاف مشرکان، دستور به کشتن آنها نمی‌دهد، بلکه برای آنها تخفیف قائل می‌شود؛ پرداخت جزیه در حالی که صاغر هستند (همانطور که پیش‌بینی می‌شد مجازات کمتری نسبت به مشرکان برای آنان قائل می‌شود). لذا ابتدا آنها را وصف می‌کند که

اینان که هستند و چه ویژگی‌هایی دارند و سپس، دستور خود را برای برخورد با ایشان صادر می‌کند. اینان کسانی هستند که نه به خدا ایمان دارند و نه به آخرت. توجیه این عدم ایمان چندان دشوار نیست. چگونه می‌توان باور کرد اینان ایمان به خدا و آخرت دارند درحالی‌که پیامبر همان خدایی که ادعای ایمانش را دارند و منتظر ظهورش بودند را تکذیب کردند: ﴿وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ﴾ (بقره: ۸۹/۲) همان پیامبری را که به خوبی می‌شناختند: ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (بقره: ۱۴۶/۲)، نه تنها او را تکذیب کردند که مانع ایمان آوردن دیگران هم شدند (آل عمران: ۹۹/۳) و در صدد بازگرداندن مسلمانان از دینشان برآمدند (بقره: ۱۰۹/۲) و تلاش خود را برای خاموش کردن نور خدا به کار بستند ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾ (توبه: ۳۲/۹). پس عدم ایمان اینان به خدا و آخرت به دلیل مشکلات اعتقادی در مسائل تفصیلی نیست، بلکه به این معناست که ایشان به لازمه ایمان پایبند نیستند. در همین راستا، در آیات بعدی سوره توبه آنجایی که بحث از کسانی که به دلیل ضعف ایمان و تردید قلبی از رفتن به جنگ خودداری کردند می‌شود با همین عنوان از آنها یاد می‌کند: ﴿لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴾ (توبه: ۹/۴۴-۴۵).

صفت دیگری که اهل کتاب را بدان متصف می‌کند عدم تحریم محرّمات خدا و رسولش است. فهم اینکه آنان محرّمات الهی را حرام نمی‌کردند چندان دشوار نیست، اما آنچه جای تأمل دارد عدم تحریم آن چیزی است که رسول خدا حرام می‌کند. قبلاً در نقد تفسیر المنار گفتیم که منظور از رسول در اینجا پیامبر اسلام است. اما چرا انتظار می‌رود آنها آنچه را پیامبر ما تحریم کرده، حرام بدانند؟ علت این انتظار را باید در آیه ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ (اعراف: ۱۵۷/۷) جستجو کرد. از اهل کتاب انتظار می‌رفت از رسولی که نشانه‌هایش در تورات و انجیل بود و یکی از این نشانه‌ها تحریم خبائث (پلیدی‌ها) برای آنان بود، پیروی کرده و حرام او را حرام بشمارند، اما آنان چنین نکردند. پس آنان شایسته چنین ملامت و سرزنشی هستند و وصف آنان بدین صفت کاملاً منطقی است.

ویژگی دیگر اهل کتاب عدم تدبیر به دین حق معرفی شده است، یعنی دین حق را سنت و روش زندگی خود نمی‌گیرند. علامه طباطبائی در این باره می‌گوید: اضافه کردن دین به کلمه حق، اضافه موصوف به صفت نیست تا معنایش آن دینی باشد که حق است، بلکه اضافه حقیقیه

است و منظور آن دینی است که منسوب به حق است و نسبتش به حق این است که حق اقتضاء می‌کند، انسان آن دین را داشته باشد و انسان را به پیروی از آن دین وادار می‌سازد (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۳۲۰). آیات بعدی با اشاره به نمونه‌هایی از انحراف آنان از دین حق، همچون پسر خدا دانستن مسیح و عزیر و رب گرفتن احبار و رهبان، منظور از عدم تدین آنها به دین حق را آشکار می‌کند.

۴-۳- نوع «من»

آیا این صفاتی که قرآن در آیه ۲۹ سوره توبه برمی‌شمارد، صفت همه اهل کتاب است و یا صفت گروهی از آنان؟ قبل از اینکه بیانیه و یا تبعیضیه بودن «من» را تعیین کنیم، باید به دو نکته توجه نماییم:

الف) معیار قرآن در اینجا معیار فردی نیست. قرآن در این آیه، وصف افرادی از اهل کتاب را بیان نمی‌کند و برای برخورد با افراد، حکم صادر نمی‌کند؛ بلکه معیار قرآن، گروه و امت و قبیله و به‌طور کلی جامعه‌ای از افراد است. توصیفاتی هم که می‌کند و حکمی که صادر می‌نماید، متعلق به جامعه اهل کتاب و یا اجتماعی از اهل کتاب است؛

ب) پیامبر (ص) در مدت رسالت خود با بخشی از اهل کتاب کل جهان، در شبهه جزیره و اندکی فراتر از آن در ارتباط بود و صدای رسالت خود را به گوش آنها رساند. افرادی از این گروه‌ها و قبایل به او ایمان آوردند و رسالتش را تصدیق کردند و اکثر آنان یا با او دشمنی کردند که تاریخ دشمنی‌های آنان موجود است و یا حداکثر با او مصالحه نمودند، ولی ایمان نیاوردند. پس دایره اهل کتاب در اینجا شامل همه اهل کتاب عالم نمی‌شود و اوصافی که در این آیه بیان شده، وصف اهل کتابی است که با پیامبر در ارتباط بودند. پس این «من» تبعیضی است و الا معنا ندارد که گروهی از اهل کتاب را متهم کند که آنچه را رسول اسلام حرام کرده، حرام نمی‌شمرند و به لوازم ایمان پای‌بند نیستند، کسانی که نه در زمان حیات پیامبر (ص) او را دیده‌اند و نه سخنانش به گوش آنها رسیده و حتی به شهادت تاریخ تا چند قرن پس از پیامبر (ص) هم، آیات قرآن را نشنیده بودند و اگر هم می‌شنیدند، به نقل از علمای خود همچون یوحنا دمشقی بوده که آنها را بیان انکاری و تکذیبی بود. ممکن است «من» در اینجا بیان حال همه اهل کتابی که با پیامبر در ارتباط بودند، باشد و از این جهت، «من» را بیانیه بگیریم، اما در هر حال، در مقیاس امروزی این «من» قطعاً «من» تبعیضی خواهد بود.

۴-۴- مقصود آیه

پس تا اینجا معلوم گردید قرآن به پیامبر (ص) دستور می‌دهد با اهل کتابی که همچون مشرکان با مسلمانان دشمنی کرده بودند و در ظلم‌هایی که بدانها شده بود، سهیم بودند و حاضر نشده بودند با مسلمانان با مصالحه زندگی کنند و کماکان نیز چنین قصدی نداشتند، جنگ کند و اوصافی را برای ایشان بر می‌شمارد. توجه به یک نکته اساسی در اینجا بسیار مهم است و آن این است که این اوصاف برشمرده در آیه ۲۹ از سوره توبه، علت جنگ با آنان نیست، چنانکه بسیاری از مفسران دچار این خطا گردیده‌اند. قبلاً در بحث سیاق آیات گفتیم، اسلام حتی با مشرکان هم به خاطر عقیده‌شان نمی‌جنگد، چه رسد به اینکه بخواهد با اهل کتاب بر سر آن بجنگد. علاوه بر این، خود آیه بر این امر گواهی می‌دهد؛ چرا که آیه می‌گوید بجنگید. . . تا صاغر شوند (ذلیل شوند یا در برابر حکومت خاضع شوند)؛ غایت قتالی که آیه ترسیم می‌کند (ذلیل شدن و یا خاضع شدن) باید با علت قتال تناسب داشته باشد، یعنی علت قتال باید چیزی شبیه گردنکشی آنها و یا توطئه و دسیسه آنها و... باشد تا با ذلیل شدن و خاضع شدن آنها تناسب پیدا کند. معنا ندارد بگوییم چون به دین حق متدین نیستند، پس بجنگید تا ذلیل شوند و یا خاضع شوند. لذا الزامی برای پیوند جنگ با صفات ذکر شده وجود ندارد. برای درک بهتر مسأله، فرض کنید رهبری کشور در زمانی که مردم با جنگ تحمیلی مواجه شده بودند، پیام می‌داد: «با عراقیون یعنی ناسیونالیست عوام فریب بجنگید تا مهر ذلت را بر پیشانی آنان بکوبید». مردمی که این پیام را می‌شنوند، هیچ‌گاه تصور نمی‌کنند که علت جنگ، یعنی بودن، ناسیونالیست بودن و یا عوام فریب بودن آنها باشد، بلکه به خوبی می‌دانند علت، تجاوز آنان به خاک کشور است و این صفات، چیزی بیش از وصف متجاوزین نیست.

اما برای فهم دقیق غایت قتال، لازم است دو واژه صاغر و جزیه را معنا کنیم. صاغر در قرآن به شکل‌های صاغرون (توبه: ۹/ ۲۹ و نمل: ۲۷/ ۳۷)، الصاغرين (اعراف: ۷/ ۱۳ و یوسف: ۱۲/ ۳۲)، صاغرين (اعراف: ۷/ ۱۱۹) و صغار (انعام: ۶/ ۱۲۴) آمده است. کتب لغت همچون تهذیب اللغة (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۸، ص ۶۰)، لسان العرب (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۴۵۹)، تاج العروس (مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۷، ص ۹۵) و... صاغرون را «اذلاء» معنا کرده‌اند. راغب هم در بیان معنای صاغر گفته است: صاغر کسی است که به منزلتی ناچیز و پست و دون، خشنود است (راغب، ۱۴۱۲، ص ۴۸۵). پس صاغر بار معنایی بسیار منفی «ذلیل» و یا همدردیف آن مانند، کسی که شوکتش شکسته شده را دارد. هر چند برخی مفسران مانند زحیلی و فضل الله تلاش نموده‌اند، معنای ذلت را از این عبارت بگیرند و به آن معنای التزام به دستورات بدهند «و الصغار کما تقدم و ذکر بعض الفقهاء كالشافعية و ابن القيم: هو التزام الأحكام، و لیس الإذلال و الإهانة» (زحیلی، ۱۴۱۸، ج ۱۰، ص ۱۷۶)، اما اندکی دقت در آیه ۳۷ سوره نمل که واکنش حضرت سلیمان به

ارسال هدایای بلقیس را بیان می‌کند: ﴿ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَّا قَبْلَ لَهِمْ بِهَا وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِّنْهَا أَذِلَّةً وَ هُمْ صَاغِرُونَ﴾ (نمل: ۲۷/ ۳۷) چنین تصویری را از ذهن دور می‌کند.

در معنای جزیه، راغب می‌گوید: این واژه از «اجتزاء» یعنی راضی بودن گرفته شده، چون آنها در برابر مصون بودن مال و جان و خونشان با رضایت، آن مالیات را می‌پردازند (راغب، ۱۴۱۲، ص ۱۹۵). ولی صاحب مجمع آن را از ماده «جزی، یجزی» گرفته و می‌گوید: این کلمه به معنای جزا و کیفری است که به خاطر باقی‌ماندن اهل ذمه بر کفر، از ایشان گرفته می‌شود (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۳۳). برخی هم آن را از همین ماده دانسته، منتها معتقدند چون جزا را هم در پاداش و هم در کیفر به کار می‌برند، مفهوم آن نوعی پاداش است و در واقع، آن را نوعی مالیات دانسته‌اند و برخی هم ادعا کرده‌اند که اساساً جزیه معرب «گزیه» است که مالیات سرانه‌ای بوده است که برای اولین بار انوشیروان در ایران وضع کرد (مطهری، ۱۳۷۹، ص ۱۰۳).

ما معتقدیم به سه دلیل معنای جزیه، جزای کیفری است؛ البته جزا نه به خاطر باقی ماندنشان در کفر، بلکه به خاطر تعدی‌شان است. در واقع، جزیه نوعی غرامت است؛ اولاً، جزیه به این معنا با صاغرون در تناسب است، وقتی صاغر معنای منفی داشته باشد، جزیه هم حتماً معنای منفی دارد؛ ثانیاً، نحوه پرداخت جزیه به صورت ﴿عَنْ يَدٍ﴾ آمده است و چون در اینجا «ید» به معنای قدرت و اقتدار است (اگر به معنای دست بود، باید می‌گفت «بایدیهم» نه «عن ید»)، یعنی به واسطه قدرت و زور شما باید پرداخت کنند. لذا معنای منفی دارد نه مثبت؛ ثالثاً، لحن آیه و جو آن با معنای مثبت نمی‌سازد؛ با آنان بجنگید تا جزیه دهند در حالی که صاغر هستند. بسیار سخت است که باور کنیم با این لحن، معنای مالیات که در واقع نفع مالیات‌دهنده در آن است از جزیه به مشام برسد. در هر صورت، معنای جزیه هرچه که باشد، قدر مسلم این است که اهل کتاب باید مبلغی را علی‌رغم میل باطنی‌شان پرداخت نمایند، حال چه به شکل مالیات و چه به شکل مجازات. این مبلغ دریافتی، علاوه بر آنکه تخفیفی در برابر قتل آنها محسوب می‌شد، می‌توانست بخشی از منبع اقتصادی مسلمانان را که به واسطه عدم اجازه ورود مشرکین به مسجد الحرام از بین رفته بود و به تبع آن فرصت‌های شغلی را که کاهش یافته بود، جبران کند و وعده ای را که خداوند برای جبران این فرصت ازدست‌رفته و رفع نگرانی‌های به وجود آمده داده بود، محقق سازد. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَ إِن خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِن شَاءَ﴾ (توبه: ۲۸/ ۹).

نتیجه‌گیری

از آنچه تاکنون گفته شد، معلوم گردید که آیه ۲۹ سوره توبه در صدد مجازات اهل کتاب است و به مسلمانان دستور می‌دهد که با اهل کتاب متعدی و متجاوزی که حاضر به زندگی مسالمت‌آمیز نمی‌شوند و به تمام پیام‌های اسلام برای دوری از جنگ و دشمنی و خونریزی پاسخ مثبت نمی‌دهند، بچنگند تا آنان را سر جای خود نشانده و با شکست آنان و در هم کوبیدنشان، آنان را به ذلت بکشانند و در عوض هزینه‌های جانی و مالی و امنیتی که بر مسلمانان تحمیل کرده‌اند، با اعمال قدرت از آنان به عنوان مجازات دریافت کنند. این در واقع تخفیفی است به اهل کتاب؛ چرا که مشرکانی که دستشان به خون مسلمانان آغشته و انواع شکنجه‌ها و تعدی‌ها را بر مسلمانان وارد آورده و تمام معاهدات خود را نقض کرده‌اند، محکوم به نابودی هستند درحالی‌که اهل کتاب تنها مجبور به پرداخت غرامت مالی خواهند بود. پس، در این آیه، نه زیر پا گذاشتن حقوق اقلیت‌ها و یا پیروان سایر ادیان مطرح است و نه مسلمانان را به جنگ با سایر ملل به جرم اینکه آنان بر حقوق الهی تعدی کرده‌اند، تشویق می‌کند و نه آیه‌ای است غبار گرفته که قابلیت عمل کردن بدان فعلاً وجود نداشته باشد؛ بلکه آیه همیشه و در هر زمانی قابلیت اجرا را دارد و این تقریباً همان چیزی است که در دنیای امروز و در روابط ملل مختلف دنیا رخ می‌دهد. کشوری که از جانب سازمان‌های جهانی متجاوز شناخته می‌شود (اگر رژیم آن کشور محکوم به نابودی نشود) لاقلاً مجبور به پرداخت غرامت‌های سنگین به کشور مورد تجاوز واقع شده خواهد بود. بنابراین، هر کدام از تفاسیری که مورد بررسی قرار دادیم، دچار خطاهایی شده بودند که باعث شد از مقصود آیه فاصله بگیرند. اما در مجموع، تفسیر «المنار» از جهتی که قتال را مشروط به تعدی کرد و صفات آیه را شرط جنگ ندانست، به منظور آیه نزدیک‌تر شده بود.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ *لسان العرب*؛ بیروت: بی نا، ۱۴۱۴ ق.
۲. ازهری، محمد بن احمد؛ *تهذیب اللغة*؛ بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ ق.
۳. برزنونی، محمدعلی؛ «*اسلام اصالت جنگ یا اصالت صلح*»؛ مجله حقوقی، نشریه مرکز امور حقوقی و امور مجلس ریاست جمهوری، شماره ۳۳، ۱۳۸۴ ش.
۴. حر عاملی، محمد بن حسن؛ *تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*؛ قم: موسسه آل البيت، ۱۴۰۹ ق.
۵. حق پناه، رضا، «*جنگ و صلح از منظر علامه طباطبائی*»؛ مجله اندیشه، سال پانزدهم، شماره ۱، ۱۳۸۸ ش.
۶. خوبی، ابوالقاسم؛ *البيان فی تفسیر القرآن*؛ ترجمه: سید جعفر حسینی، تهران: دارالثقلین، ۱۳۸۷ ش.
۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ *مفردات الفاظ القرآن*؛ بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۲ ق.
۸. رشید رضا، محمد؛ *المنار*؛ ج ۲، قاهره: دار المنار، ۱۳۶۶ ق.
۹. زحیلی، وهبه بن مصطفى؛ *التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعه و المنهج*؛ ج ۲، بیروت: دارالفکر المعاصر، ۱۴۱۸ ق.
۱۰. سید قطب؛ *فی ظلال القرآن*؛ ج ۱۷، بیروت/ قاهره: دار الشروق، ۱۴۱۲ ق.
۱۱. ضیائی بیگدلی، محمدرضا، *حقوق جنگ*، ج ۳، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۸ ش.
۱۲. طباطبائی، محمدحسین؛ *المیزان فی تفسیر القرآن*؛ ترجمه: سید محمدباقر موسوی همدانی، ج ۵، قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴ ش.
۱۳. طبرسی، فضل بن حسن؛ *مجمع البیان*؛ ج ۳، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
۱۴. فضل الله، محمد حسین؛ *من وحی القرآن*؛ ج ۲، بیروت: دارالملاک لطباعه و النشر، ۱۴۱۹ ق.
۱۵. قاضی زاده، کاظم؛ «*جنگ و صلح از دیدگاه قرآن*»؛ مجله علوم سیاسی دانشگاه باقر العلوم، شماره ۳۴، ۱۳۸۵ ش.
۱۶. کلانتری، علی اکبر؛ «*چشم اندازی به جزیه و مناسبات جدید جهانی*»؛ مجله فقه اهل بیت، شماره ۵ و ۶، ۱۳۷۵ ش.
۱۷. مرتضی زبیدی، محمد بن محمد؛ *تاج العروس*؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ ق.
۱۸. مطهری، مرتضی؛ *جهاد*؛ تهران، صدرا، ۱۳۷۹ ش.
۱۹. _____؛ *فلسفه تاریخ (مجموعه آثار)*؛ تهران: صدرا، ۱۳۸۲ ش.

۲۰. معرفت، محمدهادی؛ *التمهید فی علوم القرآن*؛ ج ۲، قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۵ ق.

۲۱. ولی، وهاب؛ «جنگ و صلح»؛ نشریه فرهنگ، شماره ۹، ۱۳۷۰ ش.